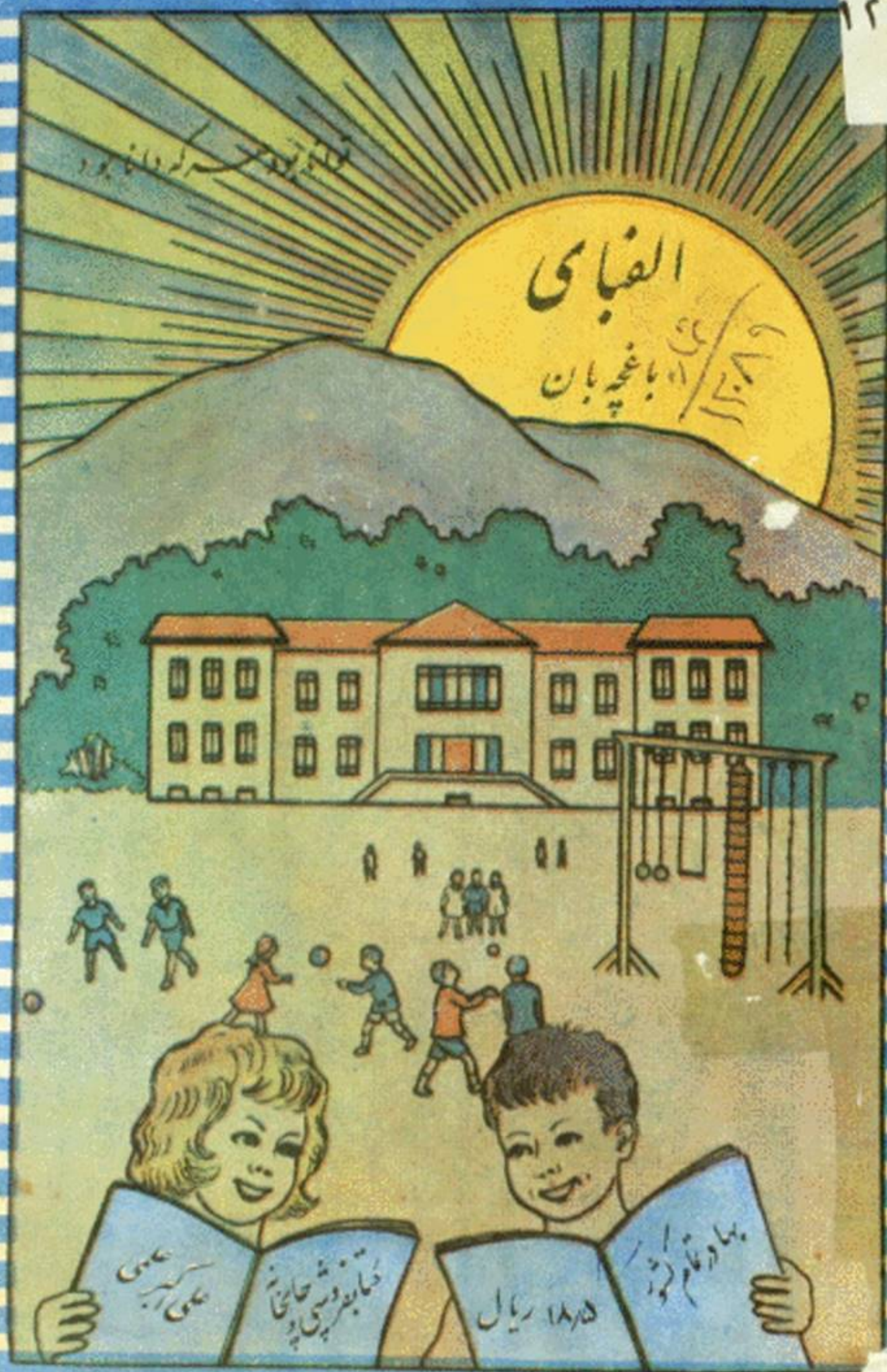


الفبا
۱۲۰۸۹
۱



LB
۳۰۴
الف
۱۳۳۷
تدایبی
۱۰

۲۷۲۷۶

توانا بود هر که دانا بود

بنام خداوند بخشنده مهربان

وزارت فرهنگ

آلِفبا

تألیف

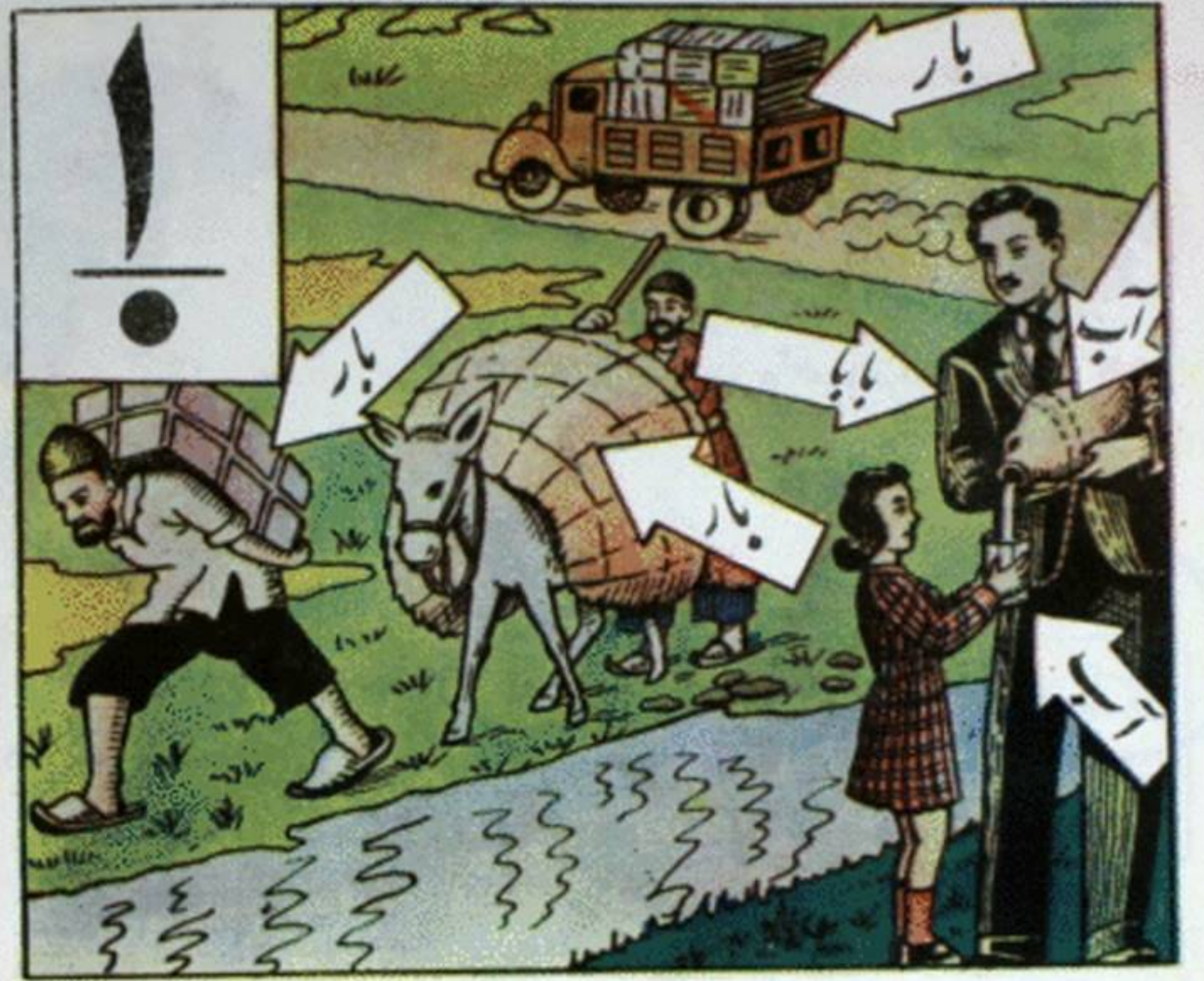
آقای باغچه بان

بها در تمام کشور ۱۸/۵ ریال

چاپخانه و کتابفروشی علی اکبر علمی

«۱۳۲۷»

چاپخانه مجلس



آب بار بابا
 آب بار بابا
 آب بار بابا
 آب بار بابا
 آب بار بابا



نان دندان آنان
 نان دندان آنان
 نان دندان آنان
 نان دندان آنان
 نان دندان آنان

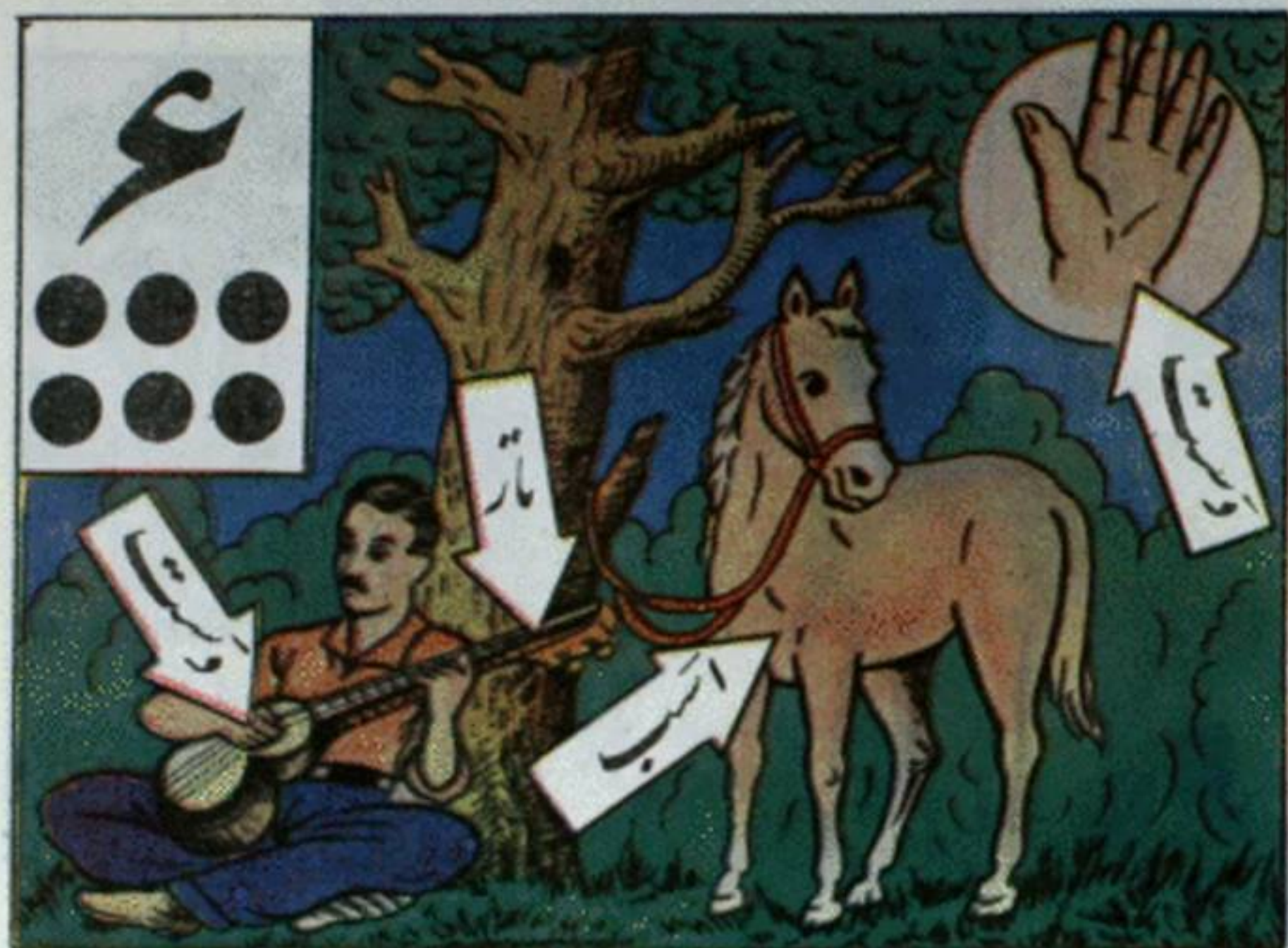
بابا آنار دارد بابا نان نداد
 مشق خط آب آنار بار داد نان



سَبَد سَس داس

آن مرد سَبَد دارد آن مرد دَر سَبَد آنار دارد
آن مرد داس دارد آن مرد داس ندارد
مَنْ داس ندارم آسَد داس ندارد
آسَد ساز دارد آسَد ساز زرد
مَنْ ساز ندارم مَنْ ساز نَرَدَم

مشق خط | سام آسان باز سر زبان زدن



تار ت دَسْت

آن تار آست آن دَسْت آست
آن آسَب آست آدَم دَسْت دارد
آن آدَم تار دارد آن آدَم آسَب دارد

مشق خط | تاب تار دَسْت بَسْت تن



لَب ل ل ل

آدم لب دارد باز لب ندارد
 باز بال دارد من بال ندارم
 باز دست ندارد باز دندان ندارد

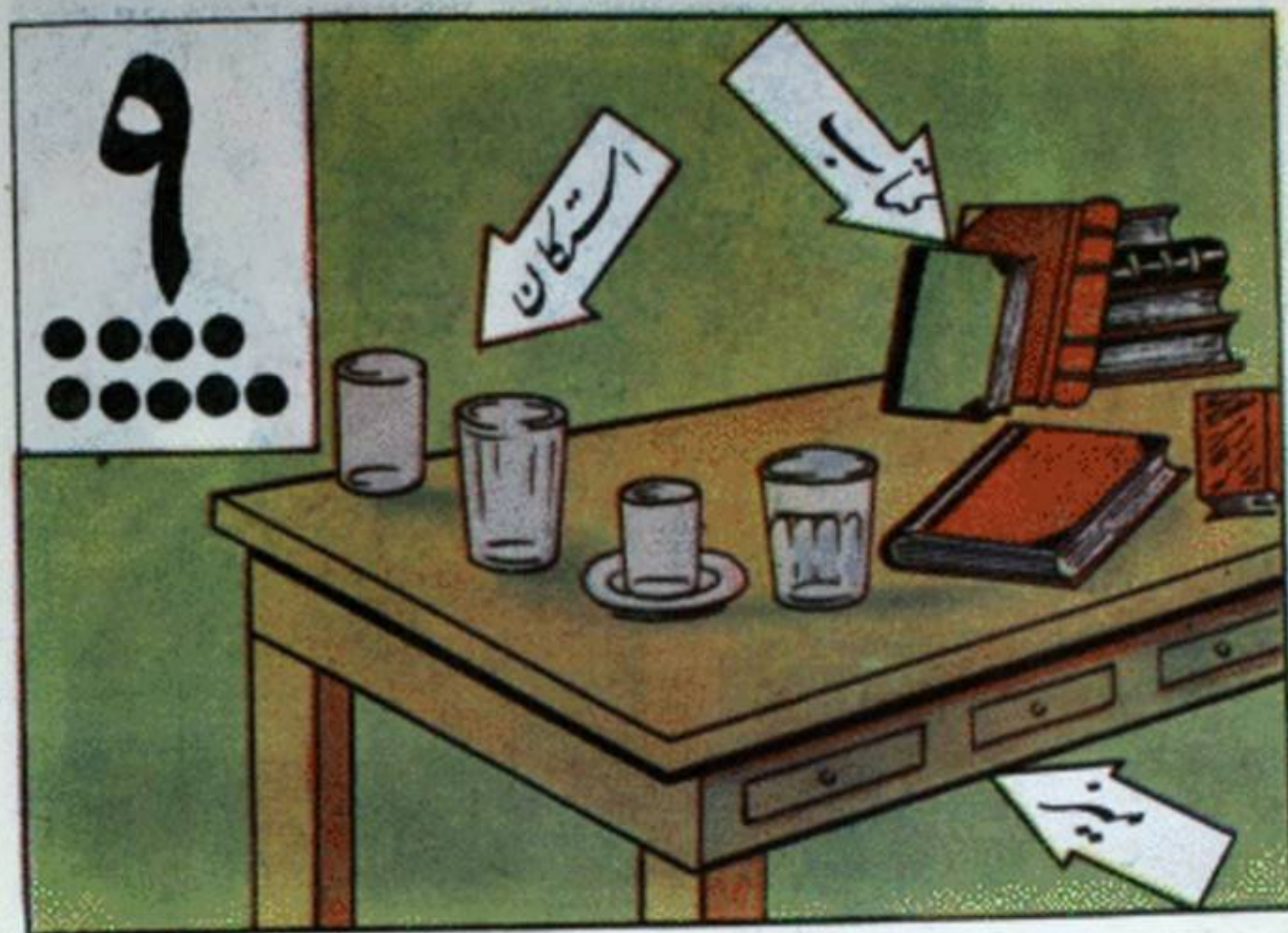
مشق خط | لال سال مال بالا لب تمثيل
 ۱- چند صفت ۲- صرف ۳- عل حساب



ک ک ک ک
 کبک ک ک
 آبه آبه آبه = آبه
 ک ک

اگر آمد کبک را نان داد
 آبه آمد آسب را آب داد
 آسب دارد گمال آسب ندارد

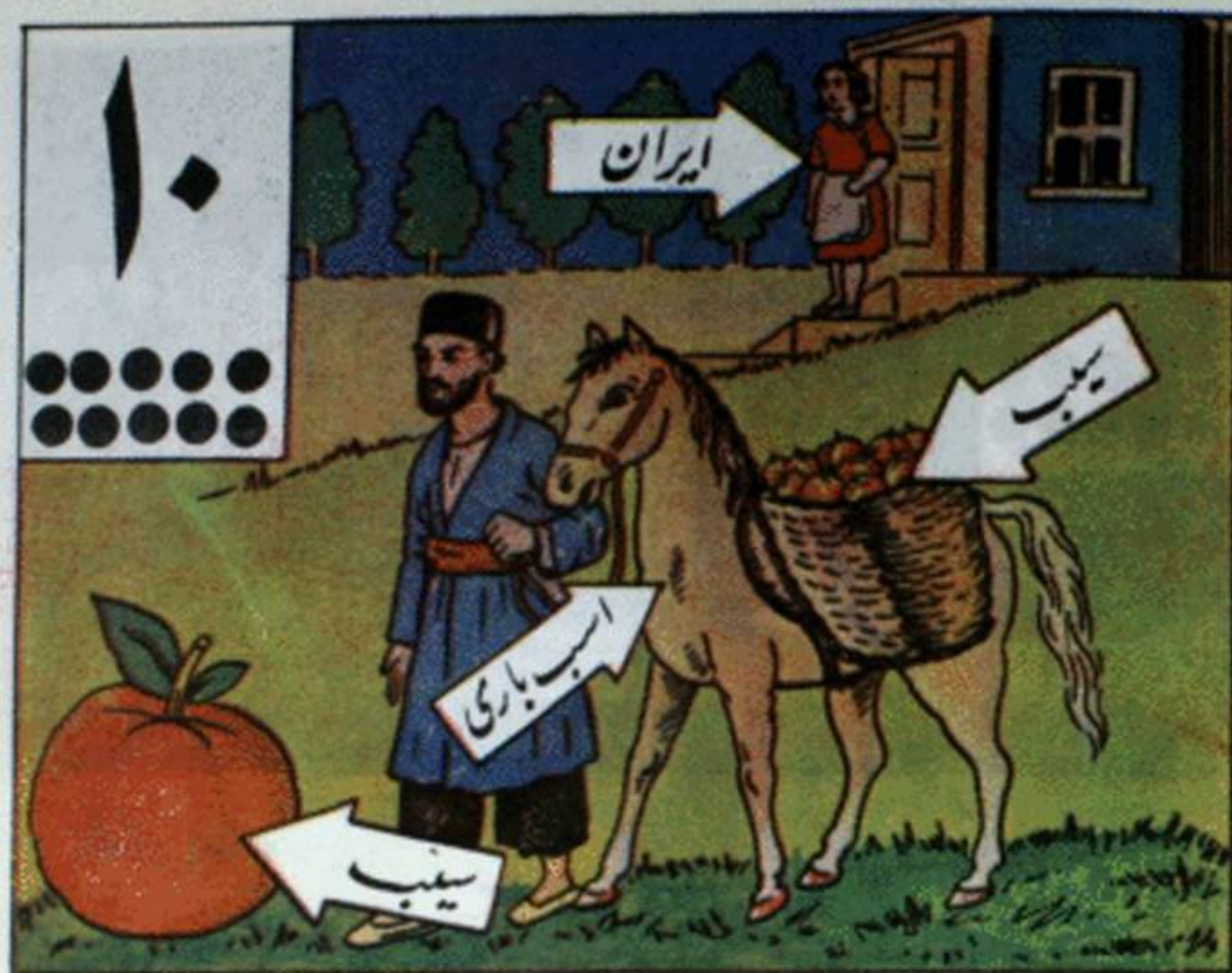
مشق خط | گم گباب گر گتان نمک گردن



ا ت ا
ا س ت ک ا ن
ک ک کتاب ت ب

آن استکان است آن استکان مادر است
آن استکان را آسَد بمن داد
آن کتاب است آن کتاب مال آسَد است
آن کتاب را کامران باسَد داد
من کتاب دارم کتاب من در دبستان است
درس من آسان است من درس را از بردارم

مشق خط کار کباب تاک آگ لک لک



ای س ب آ ب ا می
این سبب آسب باری
ای ی ی

این آسب است این آسب باری است
آسب باری بار می برد باری این آسب سبب
است باری این آسب آنا نیست
این آسب باری مال آن مرد است
اسم زن آن مرد ایران است

مشق خط زمین زیر بالا بازی استادن



ش ش ش
شیر میش موش

ش ش ش ش
این شکل شیر است این شکل میش است این شکل
موش است موش ترسو است شیر ترسو نیست
میشی در دشت بود شیری را دید میش از ترس
شیر ایستاد - شیر آمد او را درید
اکبر شیر را دید اکبر از شیر ترسید اکبر شیر را
باتیر زد .

مشق خط | شکر شیرین شمیران شور آتش ترسیدن



ت ت ت
توت آو او - و
و

من توت را دوست دارم
من آلو بالورا دوست ندارم
توران آلو بالورا دوست می دارد
او توت را دوست نمی دارد
مادر من آلو بالو داد
من آلو بالورا بتوران دادم
او بمن توت داد

مشق خط | بانو زردالو کوکو تومان دیدن بودن



دوات

روزی من در دبستان بودم
دیدم پرویز دوات ندارد
من دواتم را باو دادم
پرویز درشش را نوشت پس آن
دوات را بمن پس داد

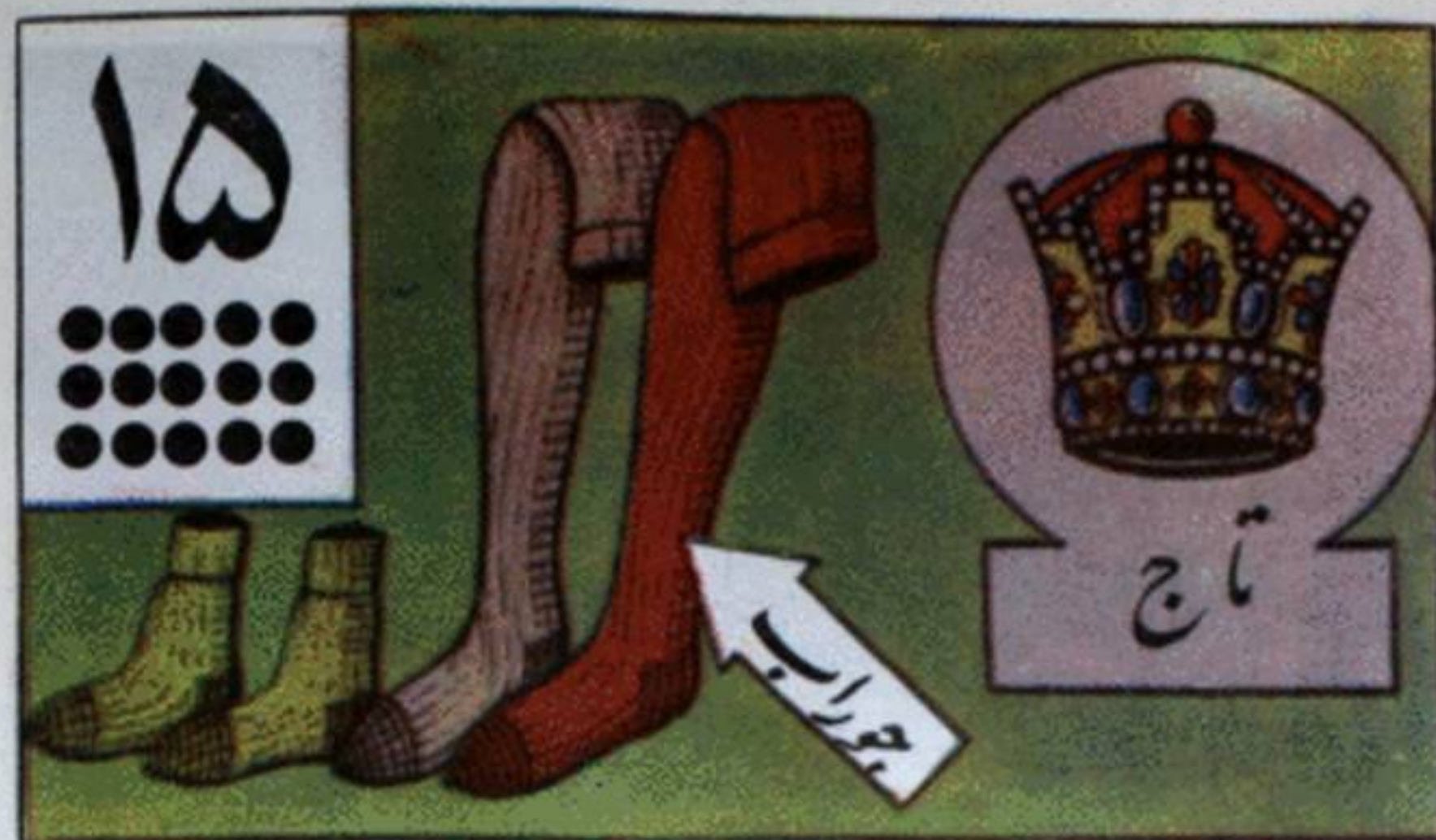
مشق خط | کارد و ستمال سوزن زیبا دویدن



پ ل
پول
ت پ
توپ

من توپ بازی را دوست دارم
من توپ نداشتم دست پیرمردی توپی
دیدم من باو پول دادم او بمن توپ داد
شاپور مرا دید پیش من آمد توپ بازی کردیم

مشق خط | پاک پوران پوست آبپاش پاشیدن



ج ر ب
جوراب
ت ج
تاج

مَن می تو انم شکل جوراب و شکل تاج بکشتم
برادرِ مَن جُمشید پنج سال دارد
بگوید کستان می رود او نمی تواند شکل جوراب
بکشد دیروز پیش مَن آمد او شکل تاج کشید
مَن شکل جوراب کشیدم

مشق خط | جارو جاوید ایرج جلال کشیدن



گ ر س
گیلاس
ب گ
برگ

مَن رنگِ گیلاس را دوست دارم
پدرِ مَن رنگِ آلو با لورا بیشتر دوست میدارد
مَن دیروز در دستان با مداد رنگی شکل
گیلاس و گاو و آনার و زردالو کشیدم
مَن می تو انم شکل گاری را نیز بکشتم

مشق خط | رنگ متنگ سنگ گردن آتش گردان



اُ ر د ک ا بُز

مَنْ بُز را از اُر د ک بیشتر دوست میدارم
اُر د ک با مَنْ بازی نمیکند ولی بُز با مَنْ بازی
میکند دیروز مَنْ با بُز بازی میکردم تا مَنْ میدویدم
او نیز پشتِ سرِ مَنْ میدوید اگر مَنْ می ایستادم
او نزدِ مَنْ می ایستاد باین سبب مَنْ او را
بیشتر از اُر د ک دوست دارم.

مشق خط | اُستاد گلابی گل گلدان کارگر دودین



خ خ شَخ

آن خَر و آن بُز مالِ آن مرد است
بُز شَخ دارد خَر شَخ ندارد
اسمِ آن مرد خلیل است خلیل پدرِ آن دُختر
است اسمِ آن دُختر خاور است خاور دُختر
خوبی است روزی پدرش او را سوارِ خَر کرد
بگردش بُرد

مشق دیکته | خرما کاخ خال خراب خاک خریدن



ق ش ق
قا شق
ا ق
ب شق
ا ش

اسم این دختر قمر است آن مرد پدر قمر است
اسم پدرش قاسم است آن زن مادر قمر
و نامش زیور خانم است زیور خانم در بشقاب
آتش خوری بقمر آتش داد قمر با قاشق
آتش خوری آتش میخورد.

مشق دیکته | قالی باقر مشق قوری خوردن



و یلن
و یلن
ی ی
نی
ی

یونس برادر قاسم است قاسم دوست من
است یونس برای دوستان ویلن می زند
قاسم ویلن زدن بلد نیست ولی نی زدن را
میداند او از یونس ویلن زدن یاد میگیرد
قاسم بمن یک نی داد من از او نی زدن یاد
میگیرم

مشق خط دیکته | وی کی یواش یال یا بو نوشتن



دَ ف ت ر کَ ش ک ف
 دَ ف ت ر کَ ش ک ف
 دَ ف ت ر کَ ش ک ف

ف ف

نام این پسر فرامرز است پدرش برای او
 یک جفت کفش نو خرید فرامرز کفش خود را پاک کرد
 بدبستان رفت و در آنجا کتاب و دوات و دفتر خود را
 از کیف در آورد و نشست مشق خود را نوشت آموزگار
 مشق او را دید و باو آفرین گفت .

مشق دیکته | فقیر فیروز رف لیف ناف فکر فروختن



ما ه م ت ب م ه ی م ه ی م ه ی
 ما ه م ت ب م ه ی م ه ی م ه ی
 ا ا ای ای ای

ما = ها

دیشب شب مهتابی بود ماه در بالای کوه میان آبرها
 بود من و مهین در کنار استخری ماه را تماشا
 میکردیم ناگاه مهین فریاد کرد و گفت به به ! به به !
 بهمن نگاه کن ماه و آبرها را در آب بین نگاه کردم
 دیدم راستی دیدنی بود جای شما خالی .

مشق دیکته | هوش هوا راه شاه مهر مهران همدان گفتن

مَنْ كُودَكِ بَاهُوشِي بَسْتَمِ هَر رُوز دَسْت وَصُورَتِ خُود رَا
 بَا آب وَ صَابُون مِی شُویم لِباس وَ كَفَشِ خُود رَا
 پَاك نِگاه مِیدَارَم مَنِ صَابُونِی مَخْصُوص دَارَم بِصَابُونِ
 دِیْكَرَان دَسْت نَمِیزَنَم لِباس هَا یَم رَا خُود بَا مَاهُوتِ پَاك كُن
 پَاك مِیكُنَم.

برای مشق و تمرین

| | | | | |
|---|---|---|---|---|
| ب | پ | ت | ن | ی |
| چ | چ | ت | ن | ی |
| م | م | ت | ن | ی |
| خ | خ | ت | ن | ی |
| ج | ج | ت | ن | ی |

بِمَنْ بَمَا بَم بخار بخش بخت بجا پمپ پخت
 بخش تمام تمیز تخت تخم خم نماز نمود شوخ
 نخست یمن تیخ یخبندان.



و چ

چ پ ن

قوچ

چ چ

چوپان

رُوزِ مِی بَرَادَرَم صَادِق مَرَا بِدِه بُرَدِ هَوَا یِ دِه بَسِیَار
 بَا صِفَا بُود دِیدَم چوپانی گوسفندان رَا بَرَا یِ چَرَا بِکُوه
 مِی بُرَدِ یَک قُوجِ بُزُرگ در میان گوسفندان بود
 سَکِ بُزُرگی بَم بَرَا یِ پاسبانی گوسفندان پِشاپیش
 چوپان مِی رَفَت دِهقانان از شیر بُز و گوسفند و گاو
 سَرشیر و ماست و پنیر دُرُست مِی کُنند مَا چَند رُوز
 دَر دِه مَانَدِیم بَا کُودکانِ دِهاتی بازی کَر دِیدَم.

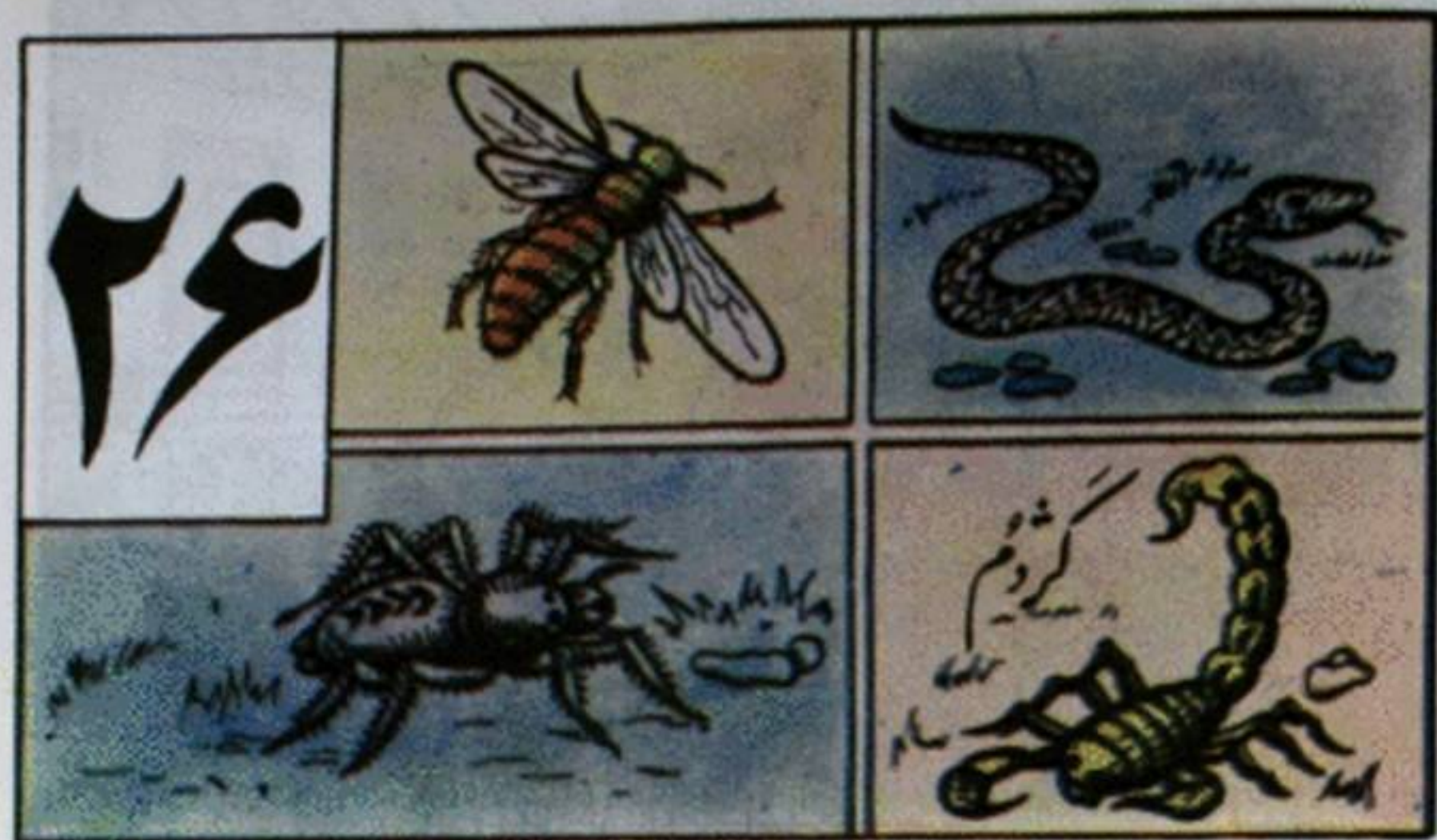
| چمن چپ چادر پوچ بیچ بیچ چهار چشم



مُرغابی مُرغ شغال مُرغ تبیغ مُرغ

این مرد صورت خود را با تبیغ می تراشد
این مرد جانوران را خوب تربیت میکند چندان
مُرغ و خرگوش و بوقلمون و قاز و مُرغابی دارد
مُرغ و خرگوش و قاز و بوقلمون و مُرغابی مُرغان خانگی
هستند یک روباه و یک شغال نیز تربیت میکند
شغال و روباه از جانوران بیابانی هستند.

مشق دیکته | غریب غراب کلاغ دوغ باغ مشغول چراندن



کَرْدُم کَرْدُم کَرْدُم کَرْدُم
آن شکل کَرْدُم است آن شکل زنبور و آن شکل
مار است کَرْدُم در جاهای نمناک و در بیابان
زیر سنگها زندگی میکند کَرْدُم هشت پا
و یک دُم و دو شاخک دارد کَرْدُم دو قسم
است. سیاه و زرد کَرْدُم آدم را نیش میزند
جای نیش کَرْدُم آهنگ می زنند.

مشق دیکته | آژان ژاپن اژدر ژاندارم بیژن اُقادن



ه = ا ه = ا ا = ا

آن خانه خانه آقای ثریان بد است

آن خانه راتازه ساخته اند جلوی آن گلهای رنگارنگ
کاشته باغچه خوبی درست کرده اند آقای ثریان بد
همسایه ما است همشاگردی من منیره دختر آقای
ثریان بد است روزی با برادرم بیرون خانه منیره
رفتیم و باغچه را تماشا کردیم وقت برگشتن مادر منیره
زاله خانم باغبان گفت یک دسته گل بمن و یک دسته
گل به بیرون بد هد

مشق دیکته | گیوه شانه دانه تابه پالوده دوده شستن



ظ و ا

ظرفها

ظ = ز

من نام این ظرفها را میدانم این لیوان و آن قند
آن یکی نمکدان و این یکی گلدان است لیوان ظرف آبجوری
و قند آن ظرف قند و نمکدان ظرف نمک و گلدان ظرف
گل است. بشقاب و دیک و تابه و سینی را هم ظرف
گویند. مادر من ظرفهای خوراک خوری و دیک و تابه و سینی
خیلی پاکیزه و نظیف نگاه میدارد

مشق دیکته | ظالم ظرافت ظریفه نطافت رسیدن



۲۹ ح = ه
کودک با آداب

نام این کودک رحیم است رحیم با آداب و
تطیف است اسم پدرش آقای مصباح و اسم
مادرش ظریفه خانم است هر روز صبح دست و صورت
خود را می شوید و بر پدر و مادر خود سلام میکند پس از
چای خوردن با پدر و مادر خدا حافظی میکند و بادل شاد
بدبستان میرود

مشق دیکته حلال حرام حسن روح پیچیدن



ط ض = ز

این پسر مریض است اسمش رضا است
سه روز است که مریض شده مادرش بالای
سرش نشسته از او مواظبت میکند دیروز
پزشک آمده او را دیده و گفته است که تو
وقتیکه تنت گرم بوده آب سرد خورده ای
حالا این دوا را که نوشته ام میآورند بخور
پس از یک هفته حالت خوب میشود.

مشق دیکته مرض مریض رضا ضامن پوشیدن



و ا = آ
خواهر و برادر

این دختر و این پسر با هم خواهر و برادرند اسم
پسر خرافام و اسم دختر راضیه است خرافام
و راضیه یکدیگر را خیلی دوست میدارند هر روز صبح
با هم از خواب بیدار میشوند و با هم چای میخورند
و با هم بدبستان میروند و با هم درس میخوانند هر چه
این ندارد از آن میگیرد و هر چه آن ندارد از این میگیرد
و بسبب این مهربانی که دارند همه آنها را دوست میدارند

مشق دیکته | خواهش خواستن خوانا خواب خواندن



۳۲ روزهای هفته

یک هفته هفت روز است روزهای شنبه دبستانها
باز میشود کودکان بدبستانها میروند و شش روز
درس میخوانند روز آدینه دبستانها بسته میشود
کودکان با هوش دبستان را خیلی دوست میدارند
هر صبح با دل شاد بدبستان میروند .
من روزهای هفته را یاد گرفته ام .
شنبه یکشنبه دوشنبه سه شنبه
چهارشنبه پنجشنبه آدینه .



۳۳

هر یک از مردم صاحب پیشه و کاری است
یکی نجار، یکی بنا، یکی حمال، یکی قصاب است
نجار صندلی و میز و پنجره درست میکند بنا
خانه میسازد برآز پارچه و قصاب گوشت میفروشد
روزی از حمالی پرسیدم چرا حمالی میکنی گفت چه کنم
در کودکی درس نخواندم و هنری یاد نگرفتم
این است جز حمالی کاری از دستم بر نمیآید



۳۴

ط = ت
طوطی

روزی در جنگلی طوطی قصه میگفت مرغان دیگر هم مانند
نوا موزان آرام نشسته بگفتار او گوش میدادند و قلمون
پیش طاوس رفت و گفت ای طاوس با این همه قشنگی
که داری چرا مانند طوطی حرف نمیزنی طاوس گفت من
چیزی یاد نگرفته‌ام که بتوانم حکایت کنم. حالا گوش
میدهم که چیزی یاد بگیرم سپس من هم برای رفیقان
قصه میگویم.

مشق دیکته | اُطاق خط طفل طالب دریدن



ص ث ث = س

ثُرْیا و کیومرث
ثُرْیا و کیومرث با هم خواهر و برادرند روزی در کوهستان پس از
توپ بازی دستشان را می شستند بانو آموزگار پرسید
چه شده که دستتان را می شویید گفتند توپ بازی میکردیم و دستان
کثیف شده بود اگر نمی شستیم ممکن بود ناخوش شویم بانو آموزگار
خوشش آمد و گفت فایده نظافت را از که یاد گرفته اید گفتند
از مادرمان بانو آموزگار از آنها بسیار راضی شد و بهر یک
بازیچه ای بخشید

مشق دیکته | ثواب ثابت صراف صمد بخشیدن



ض ظ ذ د = ز

آذر دختر مهربانی است همیشه با شخص ذلیل کمک
میکند و از این کار لذت می برد روزی سر راه خود
شخص کوری را دید دلش بحال او سوخت مقداری
نان از کیف خود در آورده با چند شاهی پول باو داد.



مشق دیکته | گذراندن غذا کاغذ ذلت آوردن



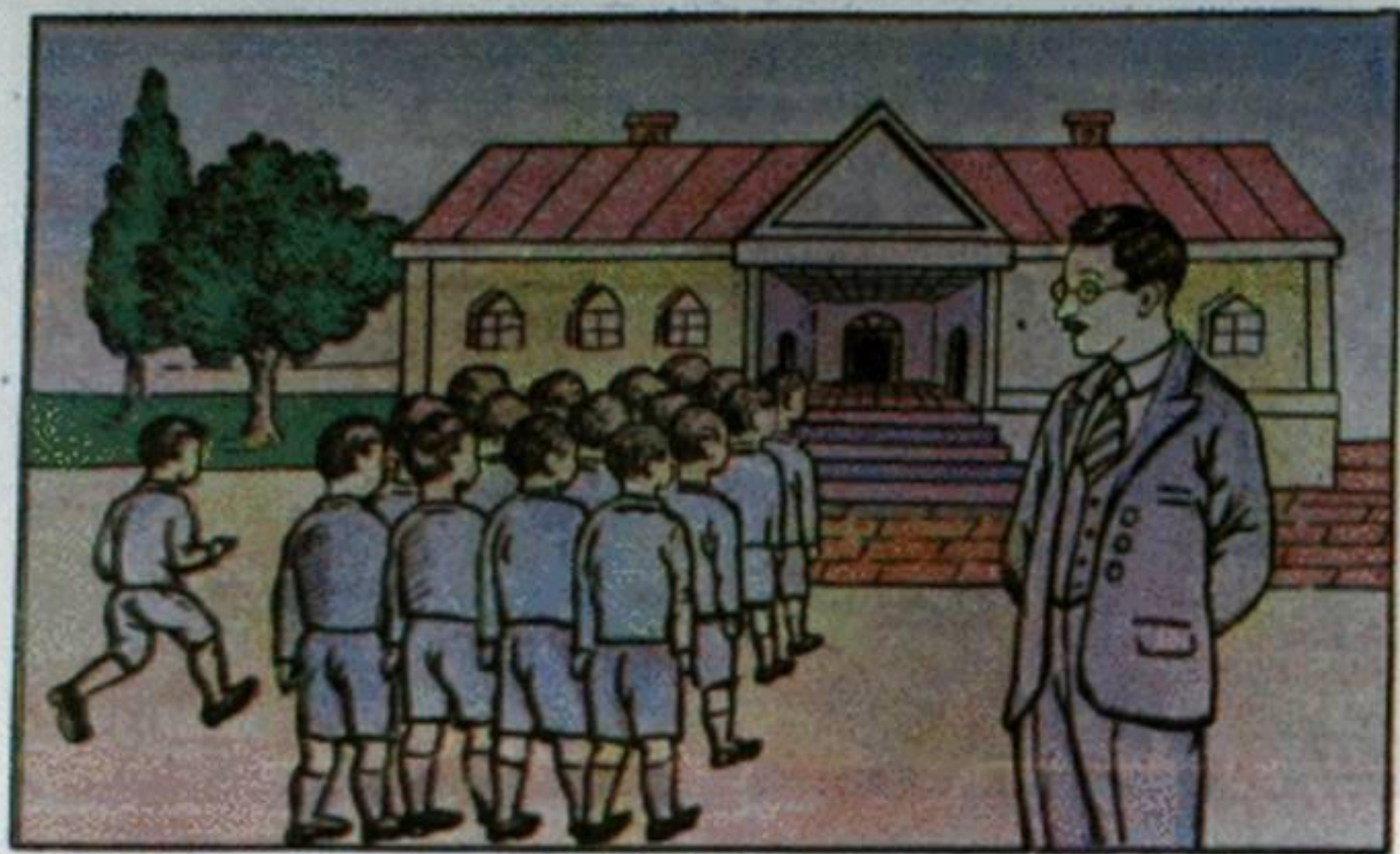
درس حفظی

۳۷

ویه = امی = می

خویشاوندان

کسی را که با انسان آشنایی ندارد بیگانه میگویند و
 اشخاصی را که با انسان آشنایی نزدیک دارند
 دوست میگویند خاله و خاله زاده و دختر دایی و پسر دایی
 و امثال آنها را خویشان و یا خویشاوندان میگویند
 من خویشاوندان خود را خیلی دوست میدارم
 دایی من مرا بسیار دوست میدارد.



۳۸

دبستان

حیات دبستان ما وسیع است شاگردان دبستان ما
 همه بچه های معقول هستند هر روز در زنگهای تفریح مشغول
 بازی میشوند و قتیکه زنگ میزنند با نظم بجایهای خود میرویم
 و علم میآموزیم و سعی میکنیم که فراموش نشود و کاری
 نمیکنیم که معلم عزیز ما از ما ناراضی شود
 ع ع ع

مشق خط | علی عباس شفیع عباد عاقل اعلا سوزاندن



بلبُل با گلها
 میکنیم بازی
 او در گلستان
 پروانه خوشترنگ
 میکند بازی
 او در گلستان
 گل باشد اگر
 من هستم انا
 او در گلستان
 من در دستان
 بارفیکان
 دلشاد و خندان
 من در دستان
 چابک زرنگ
 می پرد و تشنگ
 من در دستان
 خوشترنگ و خوشبو
 خوشروی و خوشخو
 من در دستان

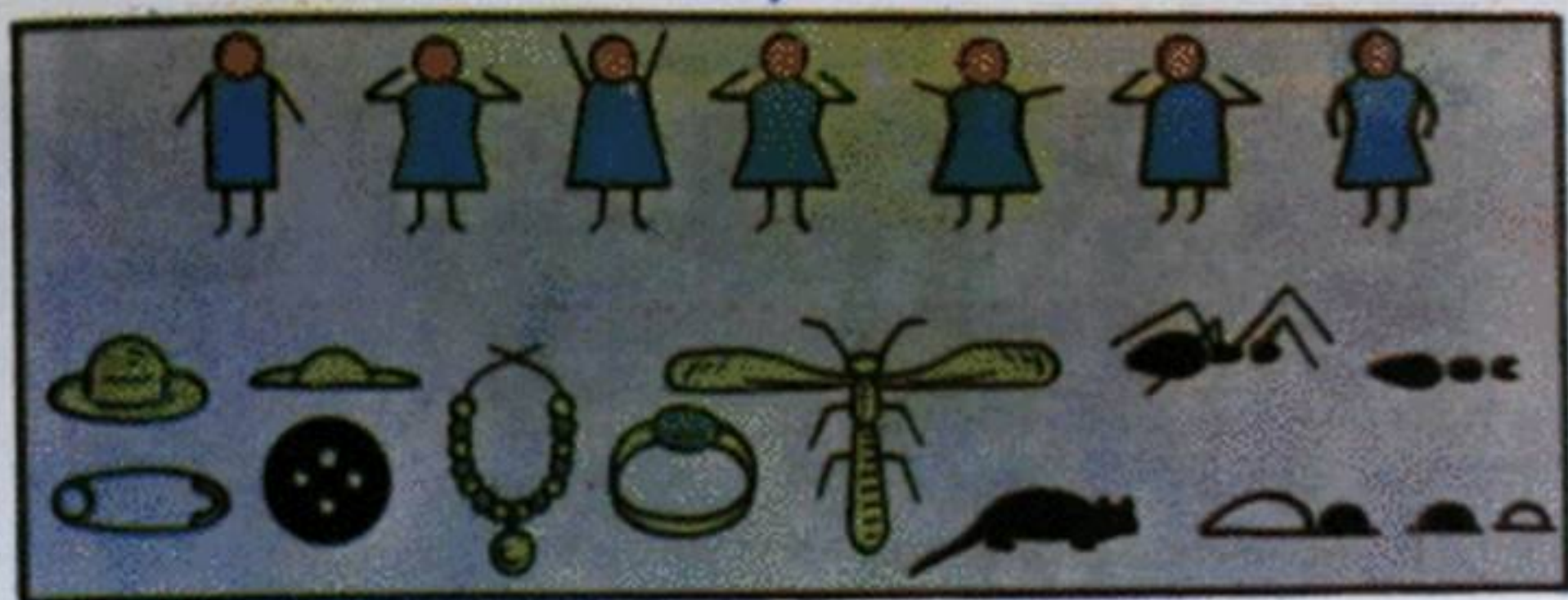


۴۰

درس حفظی
می = آ

ما خدا پرست هستیم خدا را دوست میداریم
 خدا برای نصیحت بندگان خود پیغمبران فرستاده
 ابراهیم، موسی، عیسی و محمد پیغمبران خدا هستند
 ما پیغمبران خدا را نیز دوست میداریم.

مشق خط | مرتضیٰ مصطفیٰ مجتبیٰ یحییٰ معنی



درس حفظی

۴۱

آ = ا

این علامت کوچک روی هر حرفی که باشد آن
حرف را با صدای (آ) میخوانیم ما رحمان را باید رحمن
بنویسیم و در خواندن رحمان بخوانیم و همچنین کلمه
هارون را مثل هرون می نویسیم ولی در خواندن هارون
میخوانیم و همچنین کلمه های اسحاق و اسماعیل مثل اسحق و
اسماعیل نوشته میشود و سه روز که اینها را خواندیم و نوشتیم خوب
حفظ میکنیم.

مشق خط | رحمن هرون اسماعیل اسحق

درس حفظی

۴۲

ر ن بن لن تن
را با لا تا

اما امروز بقاعده نوشتن و خواندن بخوبی آشنا شدیم
و مطلب دیگر باقی مانده که باید آنها را نیز یاد بگیریم یکی
این است که وقت دیکته گفتن اگر آموزگار گفت (فورن)
باید ما اینطور (فورا) بنویسیم اما در خواندن فورن بخوانیم
و اگر گفت بنویسید (مثلن) باید اینطور (مثلاً) بنویسیم
اما وقت خواندن مثلن بخوانیم و مانند آنها است (ضمنن)
و (غالبن) و (رسمن) باید اینطور (ضمناً) و (غالباً) و (رسماً)
بنویسیم اما مانند ضمنن و غالبن و رسمن بخوانیم.
مطلب دوم این است که آلف در میان کلمات عربی گاهی
خوانده نمی شود مثلاً آلف پیش آزدل، مانند عبد العلی و
عبد الحسین و نظام الملک ما باید نوشتن و خواندن آنها را به همین
شکل مشق کنیم و یاد بگیریم.

خروس

۴۳

نمکت قلم ای خروس

دُمّت علم ای خروس

ظُر نشد چه خوانی

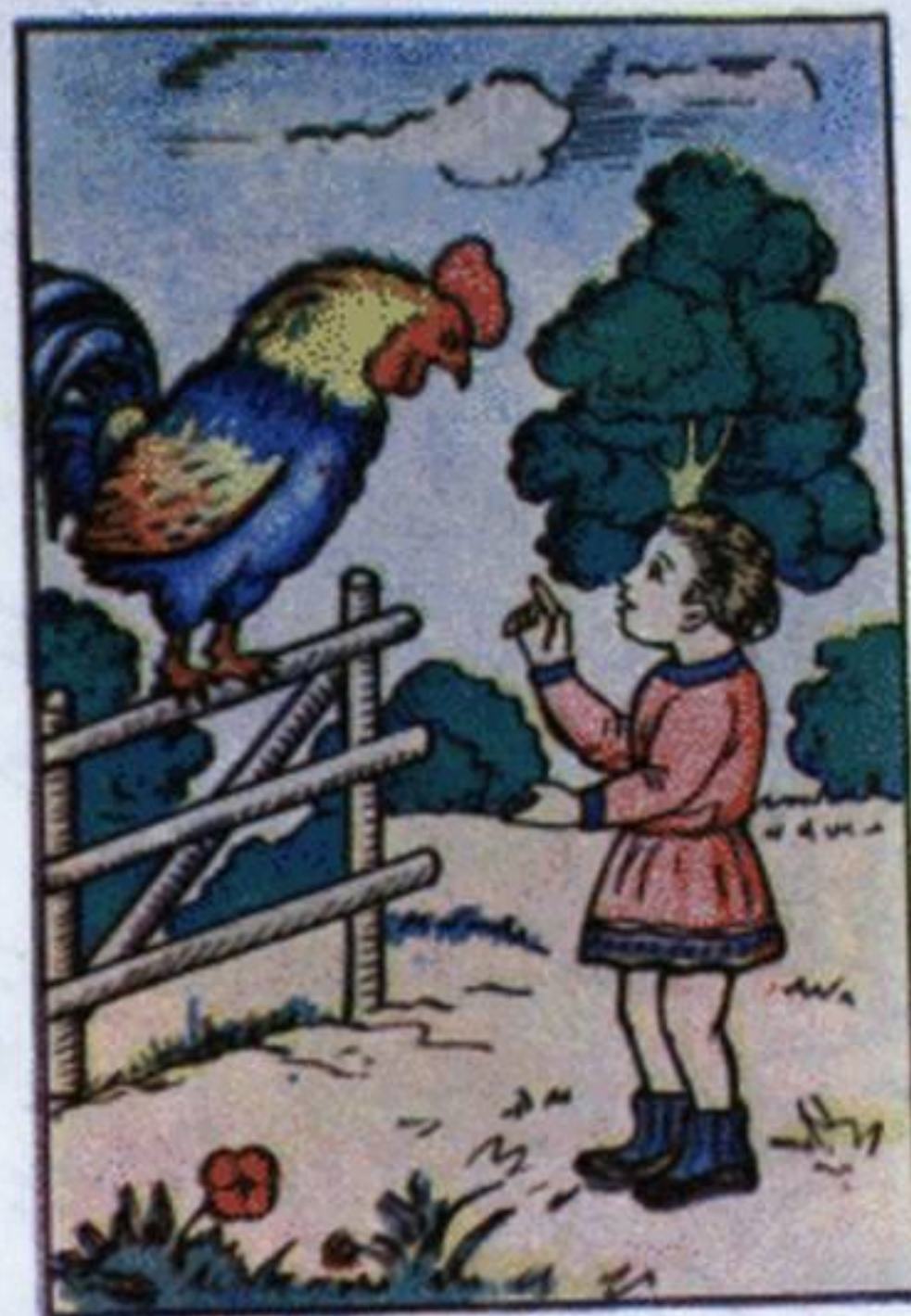
تو دَمبدم ای خروس

پر مایت رنگارنگ است

چه رنگهای قشنگ است

گج گج نکه میکنی

مگر خیالت جنگ است؟



مترین

عبد القادر ابوالحسن آنا فانا ذاتا اصلا

محرم الحرام مرضی نجوی منتی

کلمات فوق فقط برای مشق و تمرین و از مایهش است. همین قدر کافی است بچه بتواند آنها را بخواند.

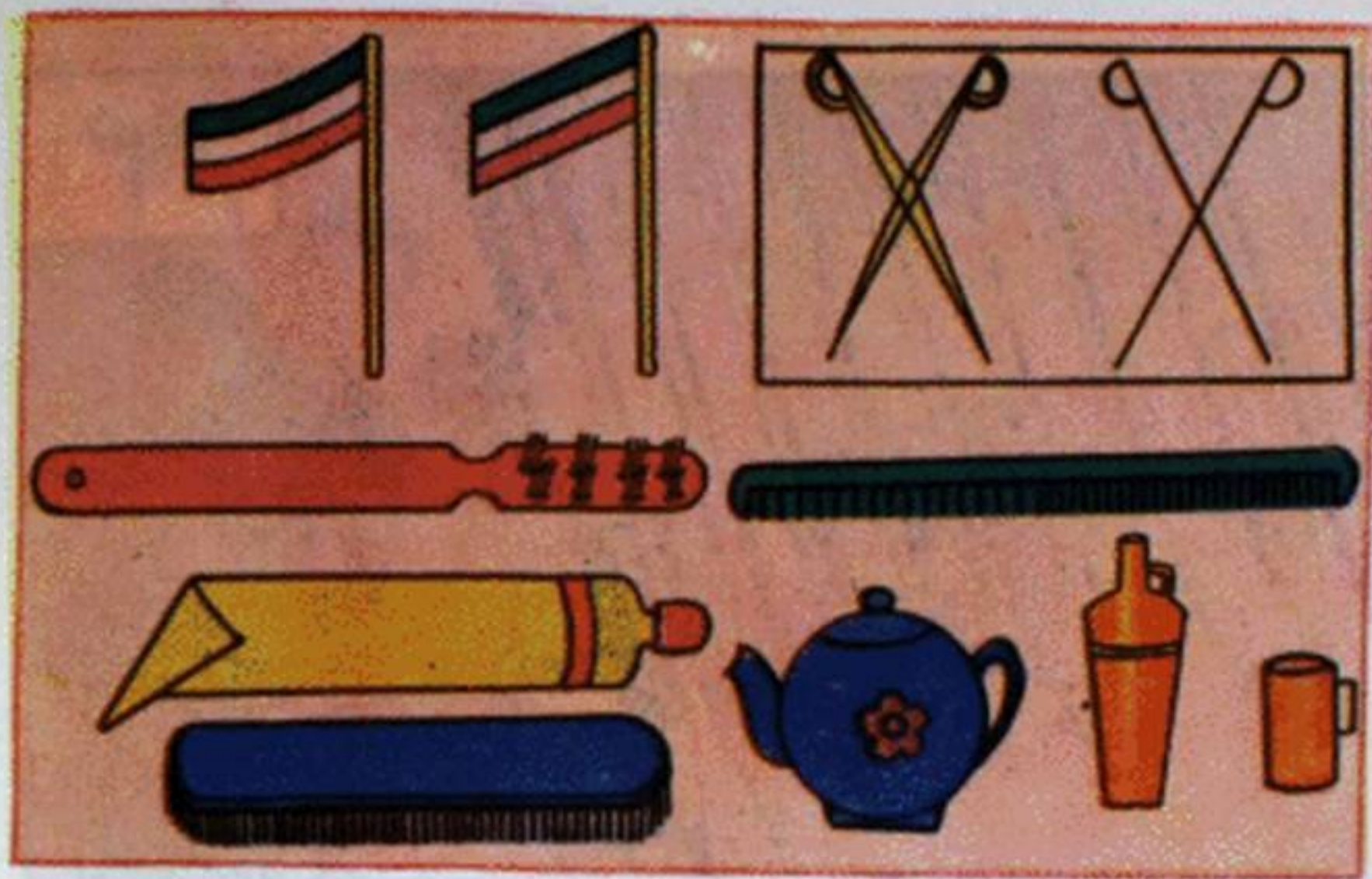


۴۴

جایزه

خسرو روزی در کلاس با خوشحالی بسیار یک جعبه مداد رنگین
پیشاگردان خود نشان داد و گفت این جعبه را دیشب پدرم بمن
جایزه داده است به بینید این مداد زرد است این قرمز
است این سفید است این سیاه است این نارنجی
این بنفش است این آبی است این قهوه‌ای است این
سبز است این خاکستری است.

مشق نمکت قلم ای خروس دُمّت علم ای خروس



۴۵ جواب بدون فکر

آموزگاری شاگردان کلاس خود را امتحان میکرد. اول از پرویز پرسید از جاذبه‌ای که در خانه بازی‌های میکنند و علف می‌خورند که امارامی شناسی؟ پرویز فکر کرد و گفت: من آب و خر و گاو و بز را می‌شناسم. بعد از آن شیر پرسید تو از حیواناتی که در خانه زندگی میکنند و گوشت می‌خورند که امارامی شناسی؟ او هم قدری فکر کرد و گفت: من سنگ و گربه را می‌شناسم. آموزگار به پرویز آفرین گفت. سپس از شاپور پرسید تو از مرغهای خانگی که امارامی شناسی؟ شاپور زد و گفت: پرستو و گنجشک و کلاغ. از این جواب او همه خندیدند. (اگر گفتی چرا؟)

بیل با گلها من بارفیتان



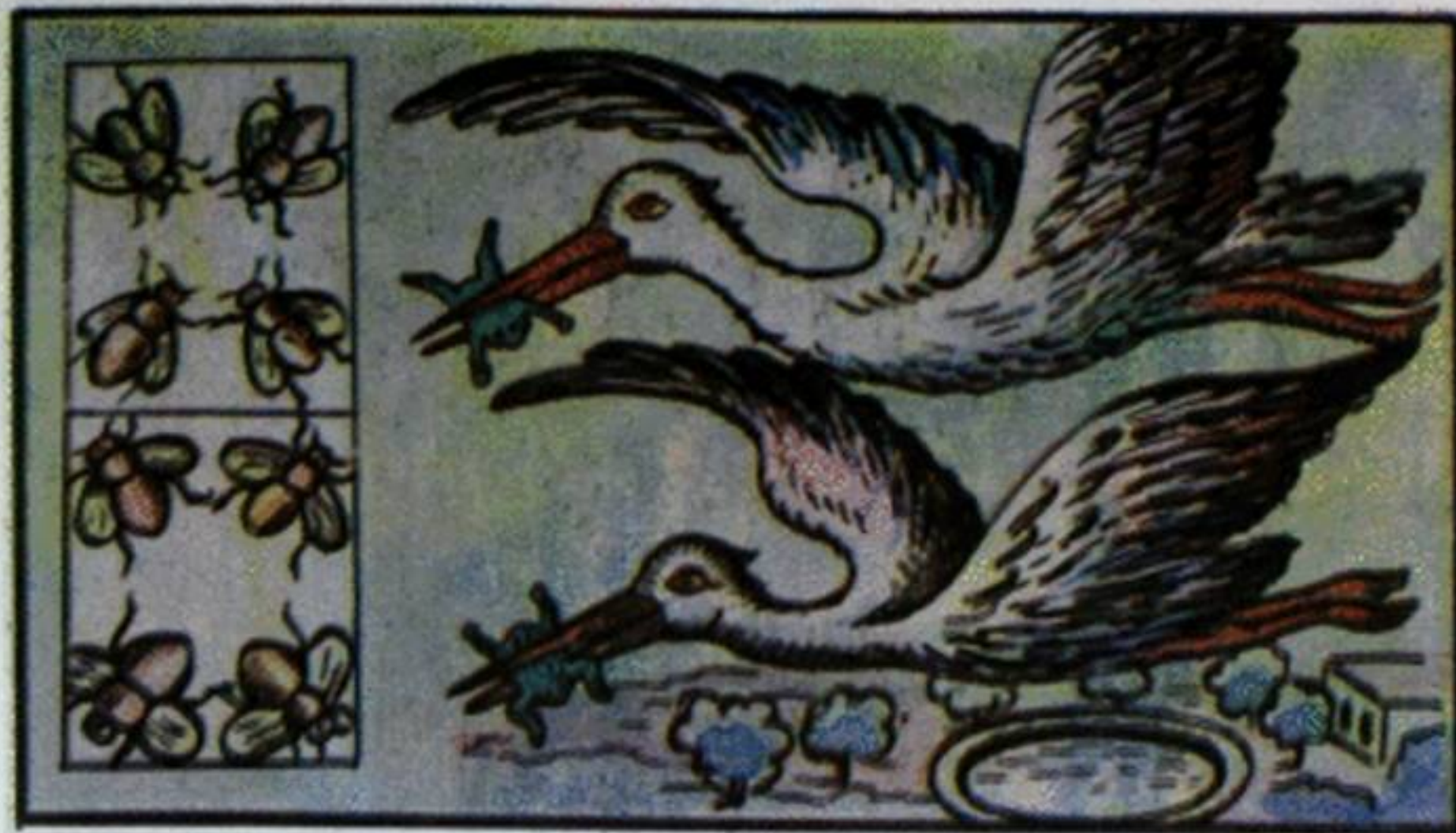
۴۶

دختر مهربان

منیره که کوچولو دختر مهربانی بود، روزی با مادرش بیانی بهمانی رفته بود. بانوی میزبان پنج سیب باو داد که بخورد. منیره دستمال خود را بیرون آورد و تمام سیبها را برداشت و بانوی میزبان گفت: اجازه میدی این دو سیب را برای برادرم ببرم. بانوی میزبان از مهربانی و ادب منیره خوشش آمد و خندید و سه دانه سیب دیگر باو داد و گفت اینها را هم ببر!

میکنیم بازی دلشاد و خندان

منیره چرا برای برادرش سیب برداشت؟ آیا در همانی این کار را کردن خوب است؟ چرا منیره کوچولو در همانی این کار را کرد؟ آیا دختر بدی بود یا علت دیگر داشت؟ آیا اجازه نخواستن او کار خوبی بود یا بد؟ آیا اگر منیره قدری بزرگتر بود باز هم ممکن بود چنین کاری بکند؟ چرا. و اگر ممکن نبود بکند چرا؟ آیا شاید چنین کاری نکنید چرا؟ علل حساب و سایر تمرینات مانند همیشه.



۴۷ بچه های قورباغه و لک لک

روزی دو بچه قورباغه با هم گس شکار میکردند هر کدام در مدت کمی چهار گس شکار کردند و بخود بالیده گفتند راستی ما خیلی زرنگ و چابکیم که بر زمین نشسته پرندگان هوا را شکار میکنیم. لک لک گفت گوی آنها را شنیدند زود هر دو را شکار کرده به هوا بلند شدند و گفتند هر پرنده شکار قورباغه نیست.

اودر گلستان من در دستان

پس از سوالات جابج باید پرسید کدام صفت قورباغه ما خوب و کدام صفت آنها بد بود در این حکایت چند تا کلمه داریم که در آن هست .
برای فردا صورت درس .



۴۸ دسته گل

ارژنگ در باغچه خود چندین قسم تخم گل کاشته بود و هر روز ملاحظه میکرد: تا اینکه تخمها سبز شدند و گل کردند. ارژنگ یکروز باغچه خود رفت و دو تا گل قرمز و سه تا گل بنفش و چهار تا گل سفید و یکدانه گل زرد چید و دسته گل کوچکی درست کرد و برای عمه اش برد و گفت عمه جان این دسته گلها را خودم کاشته و پرورش داده ام .
عمه اش از کوشش و هنر او خوشحال شده چشم او را بوسید و یک جعبه شیرینی باو بخشید .

پر دانه خوش رنگ چابک و زرنگ

پس از سوالات کفی و اخذ نتیجه:
چند تا کلمه داریم که در آنها حرف عربی است برای آنها جمله های تازه بسازید و بنویسید .
سایر علما بقرار سابق .



بچه های ساعی

۴۹

روزی فرنگیس و خواهرش منیره و برادرش منوچهر
در خانه مشغول نقاشی و نوشتن بودند مادرشان که آنها را بی سر و
صد مشغول کار خود دید خیلی خوشش آمد و بهر یک پنج قندق
داد چون منوچهر از همه کوچکتر بود منیره یک قندق و فرنگیس دو
قندق از قیمت خود پاو دادند.

بادام گردو پسته شاهپالوط

پس از سوالات کنی و اخذ نتیجه .
« این بچه ها چند صفت خوب داشتند » این حکایت عمل حسابی دارد
جمله سازی و سایر عملها بقرار سابق .



۵۰

عنکبوت و گاو

عنکبوتی در گوشه بیابانی نشسته بود موشی او را دید و گفت خاله
عنکبوت اینجا چکار میکنی ؟ گفت میخواهم بده بروم راه را نمی شناسم
موش گفت اگر همراه من باشی ترا می برم عنکبوت گفت من با تو همراه
نمی شوم چرا که دزدی . گز دمی آنجا رسید و گفت همراه من بیا :
عنکبوت گفت برو برو تو بهم بد خو و مردم آزاری . در این وقت
گاو ی رسید و گفت اگر میل داری من تو را بده می رسانم . عنکبوت زود
سوار گاو شد و با تار خود تابی در میان دو شاخ گاو درست کرد و وزش
نمکان بده رفت .

عنکبوت پشه مگس ملخ مورچه

پس از سوالات کنی و اخذ نتیجه .
کودکان از این حکایت نمایش میدهند .
سایر محیات بقرار سابق .



۵۱

مَن جو جہ را گر فتم
جو جہ جو جہ طلایی
تخم خودت شکستی
گفتا جایم تنگ بود
نه پنجره نه در داشت
دیدم چنین جای تنگ
بخود دادم یک تنگان
تخم خود را شکستم
اورا بوسیده گفتم
تنگت سرخ و حنایی
چگونه بیرون جستی
دیوارش از سنگ بود
نه کس ز من خبر داشت
نشستن آورد تنگ
مثل رستم پهلوان
زود به بیرون جستم

جو جہ برہ کودک بچہ گوسالہ کرہ حنہ
بچہ را برای حفظ کردن این شعر تألیف باید کرد . سایر عنایت برادر سابق



۵۲

مهر مادر

مادر رستم نه دانه تخم زیر مرغ گذاشته بود تا جو جہ بشود .
رستم ہر روز مرغ سرکشی میکرد کہ ببیند جو جہ چگونه از تخم بیرون سیان
یکروز دید دو تا از تخم مرغها شکسته و سر دو تا جو جہ طلایی از آن بیرون
آمده است روز بعد دید پنج جو جہ دیگر بیرون آمده و در زیر بال
مادرشان آرمیده اند . روز سوم کہ بسرکشی مرغ رفت دید دو تا جو جہ
دیگر بیرون آمده خواست یکی را بگیرد مادر جو جہ ما بہ او حمله کرد و او
از ترس فریاد کشید .

مرغ خر و س قاز قو طاوس اردک بو قلمون

پس از سوالات کلی دانشنیجہ . این حکایت عمل حسابی دارد .
سایر علمای بقرار سابق . برای فردا صورت درس .



۵۳ امتحان جرات

شبى بهروز و سیروس و فریدون در اطاق پیش پدر و مادرشان نشسته بودند پدرشان گفت من در حیاط یک سبد سیب گذاشته ام هر کدام میل داشته باشید میتوانند پنج تا سیب بردارید. بهروز که از همه کوچکتر بود رفت و پنج تا سیب برداشت و مشغول خوردن شد. سیروس که قدری از او بزرگتر بود گاهی بتاریکی حیاط نگاه میکرد و گاهی بسیهامی تشنگی بهروز. عاقبت او هم بخود دل و جرات داد و رفت آماسه تا سیب آورد. فریدون که از همه بزرگتر بود یکبار از پنجره بیرون نگاه کرد دیگر از جا برخاست و با اوقات تلخ در همان گوشه اطاق نشست و سیب نخورده بخواب رفت.

جرات جرات تهو ترسو بزدل

پس از سوالات کلی. چرا سیروس پنج تا سیب برداشت. چرا فریدون تلخ بود و سیب نخورده بخواب رفت. سایر عقاید بقرار سابق. برای فردا صورت درس عمل حاضر کنید.



میهن

۵۴

هر کس در هر کشور که زائیده شد آن کشور میهن اوست. ما - در ایران زائیده شده ایم میهن ما ایران است میهن ما ایران کوههای بلند و صحراهای سبز و دریاهای پُرآزماهی دارد ما در آن کوه ها گردش میکنیم و در آن صحراها از گلهای رنگارنگ میچینیم و از آب صاف و خنک چشمه ها می نوشیم و زندگی میکنیم و قتی که بزرگ شدیم در دریا و دریاچه های میهن سوار قایقها شده گردش میکنیم و ماهی های خوب شکار میکنیم.

جو حوض چشمه رودخانه استخر دریا کشتی

تمام عقاید بقرار سابق



باز و مرغان خانگی ۵۵

چند مرغ خانگی از قبیل خروس و مرغ و قاز و بوقلمون و مرغابی در حیاط و بهقانی مشغول دانه چیدن بودند ناگاه عقابی روی سنگی که در حیاط و بهقان بود نشست که او را دیدند همه از ترس پنهان شدند. باز که آنها را باین حال دید بسرزنش گفت شما مرغان خانگی خیلی پست و فرومایه اید. چرا از گردش در صحراهای سبز و جنگلهای باصفا و از رفاقت مرغان رشید مانند من چشم پوشیده بخانه این و بهقان که از نوع مانیت پناهنده شده اید خروس آواز برآورده گفت از آن چنگال تیز و منقاری رحم خودت بپرس که بچه های ما را سالم نمیکند ارد.

شیر پلنگ آهو گرگ گوسفند شغال روباه مرغ

باید چنین نتیجه گرفت کسیکه مردم آزار برساند مردم از او فرار کرده تنهایش میکنند. سایر عقایات بقرار سابق. چند کلمه عربی داریم پیدا کنید و برای آنها جمله بسازید. حرفهای مخصوص عربی را جداگانه بنویسید.



اندام زشت کار نیک ۵۶

روزی پرویز از پای دیوار باغ یک جانور عجیب گرفته پیش پدرش آورد و گفت من تا حال جانوری بدین زشتی ندیده ام. مثل مرغ بال دارد و شبیه موش است. آمانمی پرد. پدرش گفت این جانور را شب پره میگویند هر چند اندامش زشت است اما کارش نیک است و فایده بسیار دارد. این حیوان شبهامی پرد و پشه ها را که بمردم آزار میرسانند شکار میکند. آماروز چشمش نمی بیند و نمی تواند بپرد نگاهش دار و هنگام غروب به هوا پرتابش کن که خواهد پرد.

گنجشک پرستو سار بلبل دم جنبانک

سوالات مانند سابق.
عقایات مانند سابق.



خاله خرچنگ و خاله قورباغه

۵۷

روزی خاله خرچنگ کنار رودخانه ای زیر سنگی ایستاده بود.
خاله قورباغه او را دید و با جست و خیز پیش او آمد خاله خرچنگ گفت
از پهلوی من دور شو اندام تو زشت است و تو چهار دست و پا داری
آیا من هشت دست و پا دارم. خاله قورباغه گفت. آنا چه فایده
که باین همه دست و پا راست راه رفتن را یاد نگرفته ای.

خرچنگ لاک پشت قورباغه

این حکایت عمل حسابی دارد.
سایر حکایات مانند سابق.



۵۸

بوسه مادر

شب بستر رسید
خروسان خواندند
کلاغی آمد
گفتی قشنگ
مرغی آن دم
داد از طلوع
بلبل پیش گل
بادی خوش وزید
چشم باز شد
آن دم دل من
خود را رساندم
او مرا بوسید
تابید خورشید
شب بستر رسید
کرد قار و قار
چتر زد چرخید
جوجه های خود
آفتاب نوید
رفت و شعر خواند
غنچه ای خندید
مادرم دیدم
از شادی طپید
من بغل او
در بغل کشید



۵۹

دو کار خوب

پروین اگرچه کوچک بود آواز رنگ بود یک روز صبح پنج دانه تخم مرغ پخته و میخواست باطاق ببرد که به ای جلو پیش را گرفت پروین برای اینکه گربه را زیر پانگیرد از روی آن پرید و تا از تخمها افتاد و شکست. پروین دلنگ شد و گریه کرد مادرش رسید و گفت دختر جان گریه نکن اگرچه دو تخم مرغ شکستی در عوض یک کار خوب کردی که گربه را زیر پانگذاشتی. پروین گفت من هم میدانم که تقصیر ندارم اما گریه ام برای این است که چرانتوانستم دو کار خوب انجام بدهم.

شستن پاره کردن گستن خرد کردن

عملیات و سوالات مانند سابق



۶۰

طوطی و کبوتر

روزی طوطی در جنگلی با صفاروی شاخه درختی نشسته چند شعر و قصه که از بر کرده بود برای مرغان خواند و گفت ای مرغان من باید رئیس شما باشم زیرا من می توانم قصه بگویم و شعر بخوانم کبوتری پیش رفت و گفت درست است تو میتوانی حرف بزنی و پیرگو هم هستی اما معنی حرفهای خود را نمی فهمی پس شایسته رئیس بودن و بزرگی هم نیستی.

حرف کلمه سخن گفتار فرمایش گفتگو

عملیات بقرار سابق



۶۱

بیلچه خوب دارم
 باغچه کاری تشنگ است
 آب پاش شنگلم
 آب تازه میپاشم
 گلهایم میخورند آب
 هرزه گیاه میسزم
 باغچه ام پر گل شود
 باغچه خود میکارم
 گلهایم رنگارنگ است
 همیشه روی گلم
 باندازه میپاشم
 تر و تازه و شاداب
 در دم آن رامی چینم
 مسکن نبسل شود

نثرن شبو یاسمن شمعدانی یاس نیلوفر



۶۲

حرف زدن کُربه

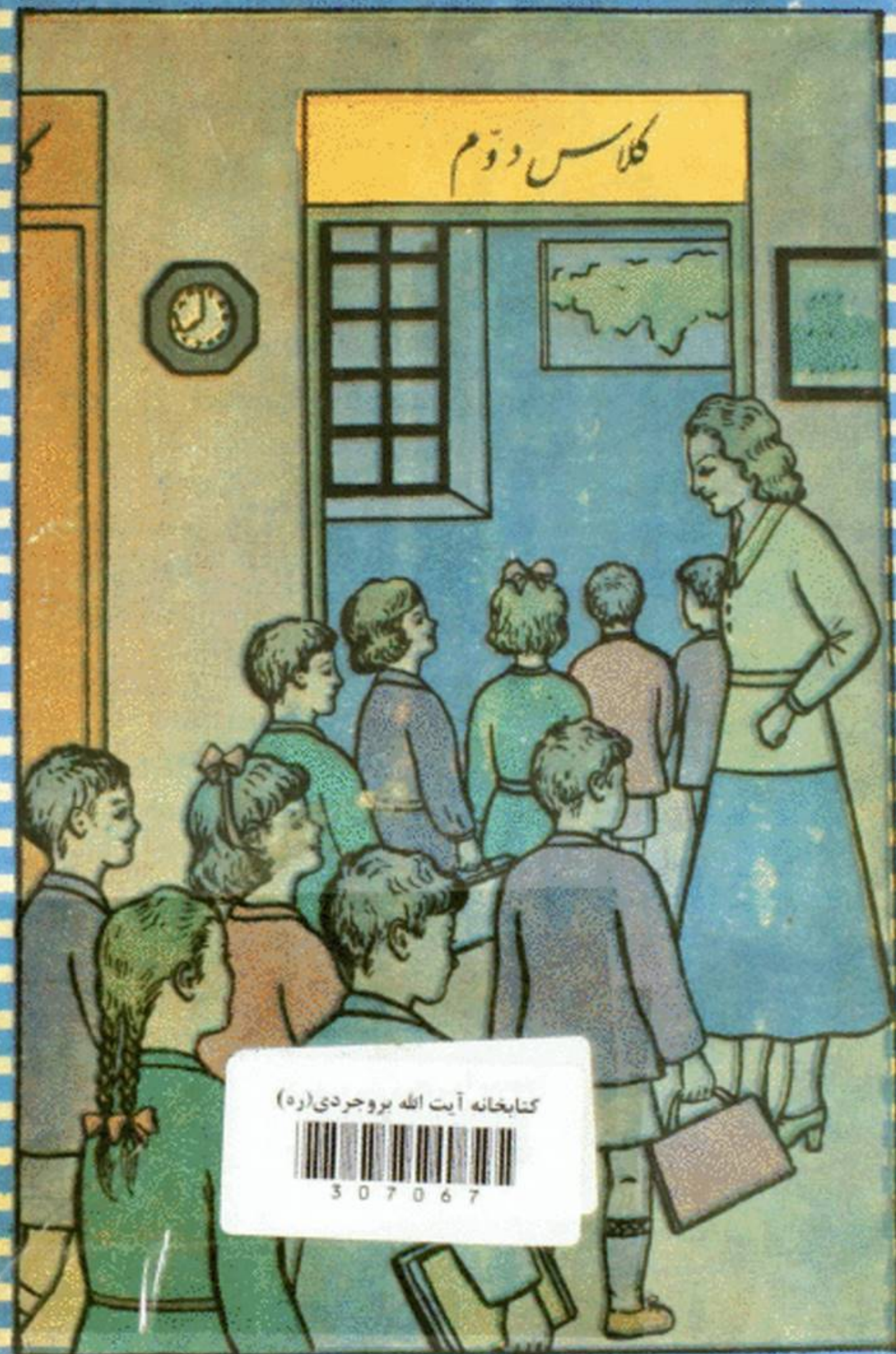
روزی پروین شادی کنان پیش مادرش دوید و گفت مادر،
 مادر بچه کُربه های من حرف زدن یاد گرفته اند مادر کُربه های ما
 بالای درخت موبود میخواست گنجشک شکار کند این بچه کُربه مادرش را
 صدا کرد، گفت ما... ما... مادرش هم از بالای درخت گفت
 مو... مو... مو. بچه کُربه فوری فهمید که مادرش روی درخت موبود
 زود دوید و پیش مادر خود رفت.



کبوترِ من

کتابخانه
مجموعه

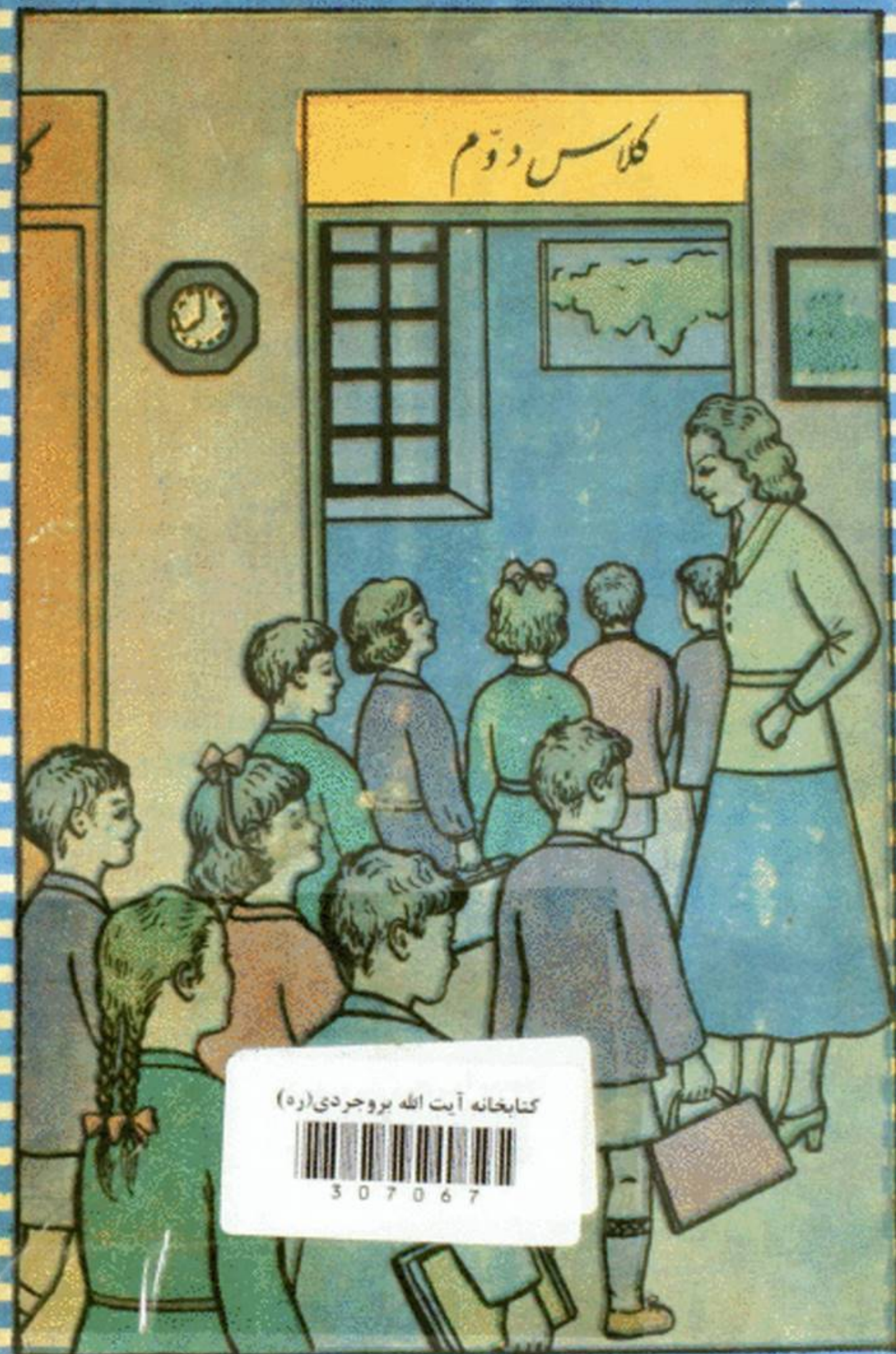
| | |
|---------------------------|----------------------|
| هر ز مانکه من | میکنم صدا |
| کبوترِ من | کبوترِ من |
| بال میسند | می پرد هوا |
| کبوترِ من | کبوترِ من |
| می نشیند او، روی شانام | بالب خودم دانه میدهم |
| گاه در برم | گاه بر سرم |
| کبوترِ من | کبوترِ من |
| چونکه بیند او مهر ما ز من | هم محبت و هم وفای من |
| چون شود دگر | او جدا ز من |
| کبوترِ من | کبوترِ من |



کتابخانه آیت الله بروجردی (ره)



3 0 7 0 6 7



کتابخانه آیت الله بروجردی (ره)



3 0 7 0 6 7